

Cook Gelen 1944  
 978-600-185-267-4  
 Dreams os stel, C 1990

کتابخانه مرکزی  
 آیدای کشور  
 ۹۶۶۶  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۶

**سرگذشت گروهان سیاه**

۹۲۷۵۹۹۱  
 ۱۷۷۱۵۷  
 ۷۷۰۸۸۶۷

کتاب پنجم

# (رؤیاهای پولادین)



یادداشت

**نویسنده: گلن کوک**

**مترجم: آیدا کشوری**



کتابسرای قندیس

۹۷۸-۶۰۰-۱۸۵-۲۶۷-۴  
 ISBN: 978-600-185-267-4

کتابسرای قندیس، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۹، طبقه اول، پخش کتاب  
 شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸  
 آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۹، طبقه اول، پخش کتاب

## برای کیت که عاشق سبکش هستم

### یادداشت

اکنون فقط پنج داوطلب بودیم. بت حرکت کرده بود. پای بالا رفته اش پایین آمده و یکی از سرها را له کرده بود. پای دیگرش بالا رفته بود. بدن مردی که از سمت چپ دو نفر با من فاصله داشت زیر پا قرار داشت. سرش در هوا و از یکی از دستان بت آویزان بود. پیش از رفتن نورها، آن دست مشتی استخوان را فشرده و له کرد. دست دیگر که شمشیر داشت هنوز به همان شکل بود و فقط تیغی شمشیر از خیسی می درخشید. روی لبان و چانه و دندان های بت خون بود. چشمانش می درخشید.

چطور چنین کاری کرده بودند؟ نوعی نیروی مکانیکی درون بت قرار داشت؟ کاهن و دستیارش قتل را انجام داده بودند؟ اگر این طور باشد پس خیلی سریع حرکت کرده اند و من جز صدای جیغ هیچ صدای دیگری نشنیدم. به نظر می رسید کاهن ها هم وحشت کرده اند.

داد، قرار نگیرد.

به همراه این روزنامه، این ضمیمه از تاریخچه های گروهان، طبق سنت مورخان پیش از خود، کتاب بانو قرار گرفته است.

بانو، مورخ، فرمانده

ماه‌های بسیاری گذشته است. حوادث فراوانی رخ داده است و بسیاری از آن‌ها از خاطر من رفته‌اند. جزئیات ناچیز در خاطر من مانده‌اند در حالی که نکات مهم فراموش شده‌اند. بعضی از رویدادها را فقط از طریق شخص سومی می‌دانم و بیشتر از آن را فقط می‌توانم حدس بزنم. چند وقت به یک بار شاهدانم سوگند دروغ یاد می‌کنند؟

فقط زمانی به ذهنم خطور کرد که سنت مهمی نادیده گرفته شده است و هیچ‌کس اعمال گروهان را ثبت نکرده است که عدم فعالیتی اجباری برایم روی داد؛ پس به تبوتاب افتادم. گویی گستاخی بود که قلم در دست بگیرم. هیچ آموزشی ندیده‌ام. نه مورخم و نه نویسنده قابلی.

یقیناً چشم یا گوش یا هوش طیب را ندارم. از این رو خودم را به ثبت حقایقی که به یاد می‌آورم، محدود می‌کنم. امیدوارم داستان چندان تحت تأثیر حضورم و حوادثی که برای شخص خودم رخ داد، قرار نگیرد.

به همراه این پوزش‌نامه، این ضمیمه از تاریخچه‌های گروهان، طبق سنت مورخان پیش از خودم، کتاب بانو قرار گرفته است.

**بانو، مورخ، فرمانده**

ما به سوی مینا و کوهستان هفتاد و هشت کیلومتر راه می‌رفتیم تا به سوی کوهستان ...  
 در راه به مینا رسیدیم و کوهستان را از آنجا دیدیم و کوهستان را از آنجا دیدیم ...  
 کوهستان را از آنجا دیدیم و کوهستان را از آنجا دیدیم ...  
 کوهستان را از آنجا دیدیم و کوهستان را از آنجا دیدیم ...

ارتفاع خوب نبود. فاصله بیش از حد بود؛ اما ویلو سوآن می‌دانست چه چیز می‌بیند.

«اونا دارن خودشون رو به کشتن می‌دن.»

ارتش‌ها پیش روی شهر دجاگوره، در مرکز دشتی گرد و احاطه شده با تپه‌ها درگیر بودند. سوآن و سه همراهش تماشا می‌کردند. بلید با خرخری تأیید کرد. کوردی مائر، قدیمی‌ترین دوست سوآن، چیزی نگفت. فقط سعی کرد به صخره‌ای لگد بزند.

ارتش محبوب‌شان داشت می‌باخت.

سوآن و مائر سفیدپوست، یکی مو بور و دیگری مو خرمایی بودند، زاده‌ی شهر رز؛ شهری در ده هزار کیلومتری شمال آن زمین کشتار. بلید سیاه‌پوستی غول‌پیکر با اصالت نامشخص بود؛ مردی خطرناک و کم‌حرف. سوآن و مائر چند سال پیش او را از آرواره‌ی کروکودیل‌ها نجات داده بودند. با آن‌ها مانده بود. آن سه یک تیم بودند.

همان‌طور که وضع جنگ بدتر می‌شد، سوآن زیر لب و پشت سرهم دشنام می‌داد.